

بررسی سطح نخبگان سیاسی

موانع ذهنی و روانی همگرایی در خاورمیانه

سید حسین ولی پور زرومی

اروپا، گروه نفتا و گروه آ.سه.آن، هر کدام با درجاتی از توفیق توانسته‌اند موضوع امنیت و توسعه را برای کشورهای عضو به سطوحی از رشد و بالندگی برسانند. به رغم چنین تحولات مثبت در برخی از نقاط جهان، کشورهای منطقه خاورمیانه از کمترین پیوستگی در سیاستها و خطمشی‌های کلان خارجی با یکدیگر برخوردار هستند.

در سطح نظری و تئوریک انبوهی از پیشنهادها و راهکارها در راستای پیوند میان این کشورها مطرح می‌شود، اما در عمل قابلیت پیاده‌شدن ندارند. ساختارهای موجود بدون هیچ‌گونه انعطافی، همچنان به عنوان واقعیت‌های انکارناپذیر نقش تعیین‌کننده‌ای بر روند و

مقدمه

واژه‌هایی نظیر «وحدت» و «همبستگی» بیش از هر جای دیگر، در خاورمیانه کاربرد دارند. «وحدت جهان اسلام»، «امت واحد اسلامی»، «همبستگی عربی» از اصطلاحاتی است که به وفور در ادبیات سیاسی-اجتماعی این منطقه به کار می‌رود. رسیدن به سطحی از همکاری پایدار و تحقق همگرایی در میان کشورهای خاورمیانه از دغدغه‌های اساسی منطقه در دهه‌های گذشته بوده است. مخصوصاً در عصری که «منطقه‌گرایی» به عنوان شقی از بدیهی‌ترین استراتژی‌های توسعه و نیز روشی معمول برای جستجوی امنیت پایدار در نزد دولت-کشورها از جایگاه رفیعی برخوردار شده است. اتحادیه

تحولات منطقه ای ایفا می کنند. شاید در هیچ نقطه ای از جهان به اندازه خاورمیانه مواجه با پیشنهادهای متعدد همکاری میان دولتهای منطقه نباشیم. چه در سطح روابط دیپلماتیک و چه در سطح آکادمیک و علمی، دولتمردان و اندیشمندان مختلف به وفور بر ضرورت همکاری و اتحاد تأکید می کنند، ولی این تأکیدات، معمولاً در ورای حریم بسته فضای مباحث، قابلیت عینی شدن ندارند و کمتر اراده ای برای ایجاد ساز و کارهای اجرایی طرحهای مطرح شده دست به کار می شود.

اسلام به عنوان دین و آیین مشترک، پیوستگی های جغرافیایی، احتیاجات درون منطقه ای، سرنوشت مشترک توسعه نیافتگی، تأثیر پذیری منطقه از اراده قدرتهای خارجی و ناامنی های بیرونی، عوامل و زمینه هایی هستند که هر کدام می توانند به درستی ضرورت همبستگی را توجیه نمایند. ولی تا به حال هیچ یک از این عوامل، زمینه پیوندهای اساسی کشورها را در منطقه فراهم نیاورده است. البته در کوتاه مدت ورود برخی از عوامل باعث انگیزه هایی برای همبستگی بیشتر می شود، ولی بارفع اثرگذاری این عوامل، همه چیز از نو شروع می شود. به عنوان نمونه، تهدیدات یک سال گذشته آمریکا علیه جهان اسلام که بلافاصله بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر شروع شد، تا حدودی زمینه های مناسبی را برای هماهنگی و همکاری در میان کشورهای جهان اسلام و خاورمیانه، بالاخص ایران و عربستان سعودی فراهم آورد. در همین فرایند بود که طرح «ائتلاف برای صلح» از جانب رئیس جمهوری اسلامی ایران در پاسخ به طرح «ائتلاف برای جنگ» بوش مطرح شد و با واکنش های مثبت منطقه ای و جهانی رو برو گشت. در پی این تحولات، شاهد تفاهم بیشتر در روابط منطقه ای هستیم، ولی آیا این تفاهم منطقه ای در بلندمدت و پس از رفع عوامل ناامنی بیرونی تداوم خواهد یافت یا خیر؟

پاسخ به سؤال فوق بستگی به شناخت بیشتر از موانع موجود بر سر راه همکاریهای منطقه ای خواهد داشت. موانع همکاری و همگرایی منطقه ای در خاورمیانه فراوان است. این موانع در سه سطح کلان «داخلی»، «منطقه ای» و «فرامنطقه ای» قابل بررسی هستند. ولی به نظر می رسد نوع تلقی و ذهنیات حاکم بر منطقه، حلقه اتصال سه سطح یاد شده را تشکیل می دهد. در واقع ویژگیهای ذهنی و روانی فرهنگ سیاسی منطقه، تأثیر تعیین کننده ای بر چگونگی همکاری و رسیدن به سطحی از همگرایی در خاورمیانه دارد. این عامل هم از سطوح سه گانه یاد شده متأثر است و هم بر آن تأثیر می گذارد. در هر دو صورت می تواند به عنوان یک متغیر مهم در تحولات منطقه ای به حساب آید. در این مقاله نگارنده تلاش دارد تا زمینه های ذهنی و روانی امتناع شکل گیری همکاری پایدار و تحقق همگرایی را در خاورمیانه به تصویر کشد. به نظر می رسد کشورهای خاورمیانه ای هنوز از نظر ذهنی و روانی آمادگی چندانی برای همگرایی

پیدا نکرده‌اند.

از سوی دیگر سطح بررسی این بحث، نقش نخبگان سیاسی منطقه می‌باشد. عدم آمادگی روانی خاورمیانه برای همگرایی در درجه اول به ویژگیهای ذهنی نخبگان سیاسی این منطقه برمی‌شود. ساختارهای سیاسی و اجتماعی اغلب کشورهای منطقه به شدت تحت تأثیر عملکرد رهبران سیاسی است. در واقع به دلیل متعادل نبودن رابطه میان دولت و ملت در خاورمیانه، روندهای جاری تحت تأثیر شدید ویژگیهای رفتاری نخبگان و الیت قدرت کشورها قرار دارد. با توجه به این خصیصه اساسی، چگونگی تعامل میان کشورهای منطقه بستگی به نوع ذهنیت حاکم در نزد رهبران منطقه و شخصیت رفتاری آنها دارد. تجربه چندین دهه گذشته روابط میان این کشورها نشان می‌دهد که به دلیل وجود برخی ویژگیهای منفی در نزد رهبران منطقه، میزان توفیق آنها در ایجاد تعامل منطقی و رسیدن به سطحی از همکاری قابل قبول و فزاینده، بسیار اندک بوده است. در طول این مدت تلاشهای فراوانی برای گسترش همکاری و ایجاد همبستگی انجام گرفته است. «اتحادیه عرب» از اولین تجربیات بسیاری از کشورهای منطقه در زمینه همکاری و اتحاد بوده است. این سازمان به رغم توفیق در مراحل اولیه تأسیس در زمینه استقلال برخی از کشورهای عربی، عملاً از انسجام لازم و ضمانت اجرای کافی برای عملی ساختن اهداف خود برخوردار نبود. سازمان کنفرانس اسلامی، راهکار دیگری بود

که کشورهای منطقه در مدت زمان طولانی تأسیس آن (۱۹۶۹) می‌توانستند اندیشه همکاری و همگرایی را به خوبی مورد آزمون قرار دهند، اما این گونه نشد. «شورای همکاری خلیج فارس»، «طرح ۶+۲»، و... هر کدام می‌توانند نمونه‌های برجسته‌ای در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای باشند. ولی به نظر می‌رسد هیچ کدام از استراتژیهای فوق‌الذکر نتوانستند اندیشه اتحاد و همگرایی را در منطقه عملی سازند.

با توجه به توضیح فوق در ذیل تلاش می‌شود به برخی ویژگیهای ذهنی و روانی حاکم بر نخبگان سیاسی خاورمیانه، به عنوان موانع مهم همکاری و همگرایی منطقه‌ای دقت شود. این توضیح لازم است که در این مقاله مفهوم «همکاری» به عنوان ابزار اصلی و مفهوم «همگرایی» به عنوان هدف اساسی در تعاملات منطقه‌ای در نظر گرفته شده است. در واقع از طریق روشهای مختلف همکاری نظیر اتحادهای امنیتی و اقتصادی می‌توان انتظار داشت تا در خاورمیانه اصول مشترکی در سطح کلان برای همگرایی منطقه‌ای استخراج شود، به نحوی که اول، این کشورها در عرصه رهبری سیاسی به تصمیمهای مشارکت آمیز روی آورند. دوم، هر یک از دولتهای همگرا شکوفایی ملی - منطقه‌ای خود را در اقتدار سازمان منطقه‌ای جستجو نمایند. سوم، وابستگی متقابل درون - منطقه‌ای بخش اعظم نیازمندیهای دولت‌های عضو را تحت پوشش قرار دهد و نهایتاً در نظام بین‌الملل به عنوان یک بلوک قدرت واحد، مد

نظر کشورها و مناطق دیگر قرار گیرند.

۱- تفکرات انتزاعی و چالشهای گفتمانی

تجربه چندین دهه گذشته نشان می‌دهد که غالب رهبران سیاسی منطقه بدون توجه به واقعیت‌های موجود دارای اندیشه‌هایی بسیار بلندپروازانه و غیرکاربردی می‌باشند.^۱ به دلیل وجود نداشتن حس مسئولیت در لزوم پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده، این اندیشه‌ها معمولاً مورد نقد جدی قرار نمی‌گیرند. در واقع شکاف موجود میان دولت و ملت همواره پروسه سعی و خطا را در تجربه‌پذیری این اندیشه‌ها دچار مشکل می‌سازد. به دلیل محدود شدن روابط کشورهای منطقه در سطح رسمی و دولتی و بی‌توجهی به نقش جامعه مدنی، این اندیشه‌های انتزاعی بدون محک در عرصه عمل به راحتی وارد تعاملات منطقه‌ای می‌شوند. به عنوان یک نمونه، می‌توان به مفهوم «امت واحد عربی» دقت کرد. این آرمان همواره مورد بهره‌برداری بسیاری از رهبران جهان عرب قرار گرفته است. در همین راستا «ناسیونالیسم» ناصری با این که توانسته بود موقتاً احساسات جامعه عرب را برانگیزد، ولی از آنجایی که چندان، واقعیات و مشکلات موجود بر سر بیوند و اتحاد را مد نظر نداشت و نیز در روابط خارجی تنها بر «خلق دشمن» به عنوان یک پارامتر اساسی و هویت‌ساز تأکید مستمر داشت، نتوانست چندان دوامی بیاورد؛ خلق دشمن در نزد ناصر حتی می‌توانست ایران را نیز دربرگیرد. در راستای تحقق امت واحد

عربی، اندیشه‌های بعضی نیز بر پایه‌های آرمانی و غیرمنطبق با ساختارهای موجود استوار بود. از این رو، نه تنها به همگرایی عربی نینجامید، بلکه زمینه‌های واگرایی فراوانی را در منطقه فراهم آورد.

از سوی دیگر خاورمیانه در طول ۵۰ سال گذشته صحنه کشاکش مداوم نیروهای ایدئولوژیک و عمل‌گرا بوده است. این کشاکش حتی در درون یک دولت و شاید یک فرد نیز وجود داشته است. منش ایدئولوژیک نه تنها در نزد نخبگان حکومتی، بلکه در نزد نخبگان غیرحکومتی منطقه نیز به وفور یافت می‌شود. رهبرانی نظیر جمال عبدالناصر و حافظ اسد نماینده عملی نیروهای ایدئولوژیک بودند و افرادی نظیر صدام حسین و ملک حسین از رفتارهای پراگماتیستی پیروی می‌کردند. در این میان صدام حسین به رغم اتخاذ رفتارهای پراگماتیستی، همواره خود را به عنوان رهبر ایدئولوژیک جهان عرب معرفی کرده است. رهبران حوزه خلیج فارس نیز، ایدئولوژی و عمل را در خدمت ساختار قدرت سنتی خویش قرار داده‌اند. در سطوح غیررسمی نیز منطقه دچار اغتشاش فکری و عملی فراوانی است. در یک سو، افکاراندیشمندی مانند سید قطب، شکل دهنده رفتار گروه‌های بسیاری از جمله جهاد اسلامی مصر می‌باشد. این گروه‌ها را می‌توان در طیف‌های متنوعی از بنیادگرایی تا رادیکالیسم مورد توجه قرار داد و از سوی دیگر می‌توان افراد و گروه‌هایی را یافت که بدون توجه به

معمول سعی و خطا در پیشبرد رفتارهای همکاری جویانه پیروی نمایند. وجود جو احساسی و ابن الوقت بودن بسیاری از مسائل، باعث تقویت بی توجهی به فراهم نمودن مقدمات لازم در نزد رهبران سیاسی می شود. این ویژگی روندهای همکاری را در اولین مرحله با موانع جدی مواجه می سازد.

عدم شناخت از شرایط لازم برای دستیابی به سطوحی از همکاری و نیز بی توجهی به کاربست نادرست بسیاری از مفاهیم در پیشبرد و تعاملات همکاری جویانه، از نشانه های ضعف و نادیده انگاشتن مقدمات همکاری در روابط منطقه ای است. بی تردید مجموعه رهبران مؤسس «اتحادیه عرب» نه شناخت کافی از مقدمات لازم برای ایجاد یک اتحادیه داشتند و نه در ذهنشان تمایز چندانی میان سطوح مختلف همکاری قائل بودند. رهبران مؤسس «شورای همکاری خلیج فارس» نیز چندان به شرایط مورد نیاز برای رسیدن به مرحله همگرایی توجه نداشتند. مفروض اساسی بسیاری از رفتارهای همکاری جویانه در منطقه بر وجود تهدید بنا شده است. در صورتی که از شروط اساسی مراحل بالاتر همکاری نظیر همگرایی و اتحاد، داشتن برخی از وجوه ایجابی است. جلوگیری از ایجاد اسرائیل و یا دفع تهدیدات این رژیم برای هدفمندی اتحادیه عرب و نیز مقابله با تهدیدات ایران و عراق برای شورای همکاری خلیج فارس، به هیچ وجه نمی تواند برای وجه ایجابی یک سازمان همکاری کافی باشد.

هویت گذشته خود، به راحتی جذب روندهای جدید و فرهنگ و تمدن غرب شدند. در اینجا نیز می توان از غرب گرایی تا غرب زدگی در میان گروه های مختلف سراغ گرفت.^۲ وجود چنین تعارضات عمیق مجال کمتری برای همکاری عملی باقی گذاشته است. برای رسیدن به سطحی از همکاری، وحدت نظر میان کشورها در حداقلی از اهداف، ابزارها و روشها ضروری است. نخبگان فکری و ابزاری خاورمیانه در دایره وسیعی از هویتها، از اسلامی گرایی تا ملی گرایی و از بومی گرایی تا غرب گرایی در نوسان بوده اند. در این میان پیروی تام از منافع درون گروهی و یا حتی شخصی توسط برخی از آنها، می توانست همواره هویت های یاد شده را مورد چالش قرار دهد. در چنین شرایط بی ثباتی که همه چیز تابع اصل نسبت است، کمتر می توان به اصول ثابت همگرایی دست یافت.

۲- بی توجهی به مقدمات مفهومی

بلند پروازیه های آرمانخواهانه و حاکمیت متضاد رفتارهای ایدئولوژیک و پراگماتیستی باعث شد تا نخبگان خاورمیانه کمتر به مقدمات و شرایط موجود طرح ها و آرمانهای ارائه شده خویش بیندیشند. این ویژگی باعث شد تا آنها تصور کنند که می توانند «ره صدساله را یک روزه» ببینانند. رهبران خاورمیانه در طراحی تعاملات خود در جهت همکاری معمولاً آخرین مرحله و نهایت آمال را در ابتدای مباحث مطرح می کنند. آنها معمولاً سعی نمی کنند از روند

از دیدگاه علمی سطوح همبستگی کشورها با یکدیگر دارای مراحل مختلفی است. بدون توجه به این مراحل نمی‌توان بحث همگرایی را در تحولات خاورمیانه دنبال نمود. براین اساس در شرایط موجود، کشورهای عربی منطقه تنها در مرحله هماهنگی و یا همکاری با ایران قرار دارند. هماهنگی و همکاری دوپله اول همگرایی می‌باشند. اگر این موضوع را به صورت محور نشان دهیم، بهتر می‌توانیم نسبت این مفاهیم را همگرایی ← همکاری ← ائتلاف ← اتحاد ← هماهنگی را مطرح می‌کنند.

۳- بی‌اعتنایی به شکل‌گیری هویت جمعی با یکدیگر در یابیم:^۳

بر این اساس با توجه به شرایط موجود می‌توان گفت که هیچ کدام از کشورهای منطقه در وضعیت ائتلاف با یکدیگر قرار ندارند. در چنین شرایطی سیاستهای در پیش گرفته شده به وسیله هر کدام از کشورها در عین حال که از دیدگاه کشورعامل امنیت زاست، می‌تواند از نظر کشورهای دیگر امنیت زدا و در نتیجه اعتمادزدا باشد. از سوی دیگر یکی از پایه‌های تئوریک سه مرحله «ائتلاف»، «اتحاد» و «همگرایی» این است که نظام‌های سیاسی کشورهای دخیل باهم یکپارچه باشند.^۴ در این سطح کشورهای منطقه از کمترین اشتراک برخوردار هستند. از این رو، نزدیکی‌های موجود میان «مصر و عربستان سعودی»، «مصر و سوریه»، «ترکیه، ایران و مصر و عربستان سعودی»، «ایران و عربستان سعودی» در موضوعات مختلف منطقه‌ای را حداکثر می‌توانیم در مرحله دوم (همکاری) قرار دهیم.

هنوز در خاورمیانه هویت جمعی معنایی ندارد. به وفور می‌توان بر خوردهای درون-فرهنگی را در این منطقه مشاهده نمود. به تعبیری وقتی خاورمیانه تلاش برای تعریف دارد از درون آن دهها تعریف شکل می‌گیرد. «هویت اسلامی»، «هویت ملی‌گرایی» و «هویت خاورمیانه‌ای»... پاسخهایی است که هر کدام از کشورهای منطقه مطرح می‌کنند.^۵ دلایل عدم شکل‌گیری هویت واحد در خاورمیانه متفاوت است. احساس برتری خواهی هر یک از کشورهای کلیدی منطقه، پیروی از رفتارهای ایدئولوژیک غیرمنعطف و خودخواهانه، اختلاف در نوع آسیب‌پذیریها و تهدیدات فراملی و فراملی، تفاوت در نوع کارکرد دین و مذهب در هویت‌های ملی هر یک از کشورها از جمله این دلایل می‌باشند. عوامل یادشده باعث شده است تا هر یک از کشورهای منطقه، برداشت درستی

از وضعیت خود در مجموعه خاورمیانه و به دنبال آن تلاش برای اتخاذ یک رفتار منطقی و مثبت پیدا نکنند.

در خود ایران به رغم تلاشهای چندسال اخیر در زمینه ارتباط بیشتر با منطقه در سطح رسمی، هنوز کشمکش موجود بر سر اینکه خاورمیانه و یا خارج از آن را برای گسترش روابط استراتژیک انتخاب کنیم، به جای خود باقی است. هنوز به طور قطع نمی توان گفت که سیاستهای استراتژیک دو طرف (ایران و کشورهای خاورمیانه) در سطح نظری تدوین شده است یا خیر؟ سیاستهای خارجی دو طرف نمی دانند که می توانند با یکدیگر مبادلات طبیعی داشته باشند یا خیر؟ به عنوان مثال در محافل آکادمیک ایران می توان دو نگرش کلان نسبت به نوع روابط با خاورمیانه را مشاهده کرد.

نگرش اول معتقد است که ایران در خاورمیانه و به خصوص در جایی که واقع شده است، تجانس چندانی با همسایگانش برای اتحاد و ائتلاف ندارد و ناچار است برای پیشبرد اهداف خود از نظر اقتصادی، سیاسی، استراتژیک و افزایش قدرت منطقه ای، خاورمیانه را دور بزند. به عبارت دیگر ایران باید در سطح نظام بین المللی تنها از طریق اتحاد و ائتلاف با بازیگران بزرگ به اهداف خود دست یابد. بر طبق این دیدگاه، در خاورمیانه به هیچ وجه نمی توان از تجانس و یکپارچگی موجود در فرهنگ آتلانتیکی سراغ گرفت. انقلاب اسلامی، ایران را به عنوان پایگاه شیعیان (در برابر اهل

تسنن اعراب) معرفی کرد. اقتصاد ایران نیز با اقتصاد کشورهای منطقه موازی است و این خصلت باعث می شود همکاریهایی نظیر اکو نتیجه مشخصی را به بار نیاورند. کشورهای منطقه هنوز در داخل خود به اشتراک هویتی نرسیدند و از این رو نمی توانند به یک وحدت «فراملی» دست یابند. از سوی دیگر ناسیونالیسم ایرانی و عربی همواره در برابر هم قرار داشته اند. در کنار این مسائل، بدبینی خاص اعراب نسبت به موقعیت بالقوه برتر و برجسته ایران نقش محدودکننده ای دارد. اعراب به هیچ وجه نمی خواهند ایران به عنوان قدرت برتر مطرح شود. در نظر آنها همکاری با ایران در واقع به معنای میدان دادن به این کشور برای دستیابی به آن قدرت برتر تعبیر می شود.^۶

نگرش دوم معتقد است که ما ناچار هستیم با کشورهای خاورمیانه ارتباط منطقی داشته باشیم. بر طبق این دیدگاه چه بخواهیم و چه نخواهیم بخش قابل تأملی از سیاست خارجی ما تحت تأثیر موقعیت ژئوپلیتیکی ایران قرار دارد. این موقعیت ما را، بعد از روسیه با داشتن ۱۵ همسایه، به عنوان پرمهمسایه ترین کشور دنیا تبدیل کرده است. با هر کدام از کشورهای همسایه دارای مرزهای آبی و خاکی بسیار پیچیده ای هستیم. ۸۰ درصد نفت و گاز دنیا در شمال و جنوب ایران قرار دارد. این وضعیت باعث می شود که به ناچار با مراکز قدرت در منطقه سروکار داشته باشیم.^۷

نقطه مشترک در هر دو دیدگاه یاد شده،

عدم اعتقاد و یا اعتماد به هویت واحد منطقه‌ای است. دیدگاه اول به صراحت هویت مشترک ایران و منطقه را به زیر سؤال می‌برد و دیدگاه دوم تنها اجبارهای عملی را برای همکاری‌های منطقه‌ای مطرح می‌کند. تفسیر گسترده‌تر دیدگاه دوم ما را به نتایج بدبینانه‌تری می‌رساند. به عبارت دیگر این نگرش معتقد است که رویکرد ایران نسبت به یکی از مهمترین سؤال‌های

زمانه یعنی غرب، در مقایسه با رویکرد اتخاذی بسیاری از کشورهای منطقه (عربی) کاملاً متفاوت می‌باشد. برخلاف کشورهای عربی که به راحتی با غرب تطابق یافته‌اند، سؤال اساسی و عمده اندیشمندان و جریانات فکری فعلی ایران این است که چگونه می‌توان ضمن حفظ هویت دینی - ملی خود با جهان غرب تعامل مناسب داشت. از سوی دیگر ایرانیان با وجود داشتن روحیات حماسی و عرفانی و اسلامی، همچنان مسئله غرب را به عنوان مهمترین بحث خویش در موضوع مملکت‌داری می‌پندارند. برطبق این بحث، آینده توسعه علمی، فنی و اقتصادی کشور که می‌تواند حتی مهمترین عنصر هویت‌ساز کشور باشد، بستگی به چگونگی تعامل ایران با غرب دارد. در این میان کشورهای منطقه از کمترین سهم و اقبال برخوردار می‌باشند و حداکثر از دیدگاه سیاسی باید مورد توجه قرار گیرند.^۹

از سوی اعراب نیز دیدگاه‌های متناقضی نسبت به وجود تجانس و اشتراکات هویتی با ایران وجود دارد. در نزد بسیاری از این کشورها

ایران همچنان به عنوان تهدید اعراب شناخته می‌شود و براساس مصلحت در هنگامه بحران و تهدید فراملی به سمت ایران‌گرایی پیدامی‌کنند. و از سوی دیگر اندیشمندان مختلفی می‌باشند که ضمن ارزیابی ضرورت ارتباط منطقی و همه‌جانبه میان دو طرف بر وجوه مشترک هویت‌سازی نظیر امت واحد اسلامی تأکید دارند.^۹

گرایش‌ات اعراب در طول سده‌ اخیر به مسائل قومی و نیز تأثیرپذیری فراوان از ناحیه عوامل بیرونی (غربی) و نیز برخی از گرایش‌ات ناسیونالیستی در ایران که عمدتاً محصول دوران پهلوی می‌باشد، باعث شده است تا عنصر اصلی هویت‌ساز منطقه‌ای یعنی اسلام مورد چشم‌پوشی قرارگیرد. در عمل این عنصر به‌رغم شعارهای مطرح‌شده به وسیله کشورهای مختلف، تأثیرگذاری بسیار کمی بر تعاملات موجود داشته است. اغلب دولتهای منطقه بقا و استمرار منافع حکومتی خود را چندان در پیوند با تعاملات اسلامی نمی‌بینند. بدون توجه به این عنصر اساسی، تأکید صرف بر پیوندهای ژئوپلیتیکی و منابع استراتژیک و نیز تهدیدات خارجی نمی‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری هویت جمعی در منطقه شود. نداشتن چنین هویتی، نتیجه‌ای جز دست نیافتن به یک دیدگاه استراتژیک واحد نخواهد داشت. فهمی هویدی، نویسنده عرب، در نوشتاری ضمن پرداختن به گذشته روابط ایرانی و عربی که در آن دو ملت در کوره امت اسلامی ذوب شده و همگام با

یکدیگر فرهنگ اسلامی را غنا بخشیده بودند، به وضعیت جدید این دو ملت اشاره می‌کند که از همدیگر جدا گشته و سرگشته و تنها در مسیر گردبادها قرار گرفتند. وی می‌نویسد: «شاید

یکی از مشکلات اساسی ما عرب‌ها و ایرانیها این باشد که نمی‌دانیم همگی در یک کشتی سواریم و خطرات پیش‌روی ما نیز یکی است. نیروهای سلطه‌گر غربی تنها یک طرف راه‌دفع قرار نداده‌اند و دشمن اسرائیلی نیز قصد دارد خواست و اراده تمامی ما را نقش بر آب کند و خود بر روی سکوی قدرت برتر نظامی و توانمندیهای هسته‌ای بایستد و در نتیجه رهبری «خاورمیانه جدید» را برعهده گیرد. خاورمیانه‌ای که ما جزئی از آن و یا به تعبیر دقیق‌تر، برخی از قربانیان آن خواهیم بود.»^{۱۰}

۴- حاکمیت مشتقات ذهنی منفی بر روابط منطقه‌ای

در خاورمیانه عموماً کارکرد فضاهاى ذهنی از جایگاه ویژه‌ای در تعیین روابط میان کشورها برخوردار است. جدایی میان دولت و جامعه مدنی، ظهور مداوم دولتهای انقلابی در فرایند تحولات سیاسی و اجتماعی، ایدئولوژیک نمودن رفتارهای کلان در سیاست خارجی از جمله عواملی هستند که مانع از سیطره کامل حقایق و واقعیات بر روابط موجود می‌شوند. پیروی از مشتقات ذهنی و روانی شکل یافته که در بسیاری از مواقع در اثر سوءظن‌های سیاسی، اجتماعی و یا تاریخی است، بخش مهمی از تحولات

منطقه‌ای را رقم زده است. این مشتقات در محیطی که از نظر ساختاری نیز زمینه‌های واگرایی فراوانی دارد، عموماً دارای اثرات منفی بر روابط منطقه‌ای بوده است.

از سوی دیگر زمینه‌های منفی ذهنی و ساختاری باعث شده است تا میزان تأثیرپذیری از عوامل بیرونی در خاورمیانه بسیار بالا رود. ضمن آنکه به دلیل نبود و یا قلت مؤلفه‌های ایجابی همکاری در خاورمیانه نمی‌توان چندان امیدی برای رفع برخی از تصورات ذهنی نهادینه شده در میان مردم و دولتها داشت. این ویژگی باعث می‌شود اول، روابط گفتاری اندکی میان دولتهای مختلف در خاورمیانه شکل گیرد و دوم، روابط پرتنش سابق در تحت حاکمیت متصلب رفتارهای ایدئولوژیک، غیرقابل حل باقی بمانند. معمولاً مخاصمات موجود کمتر به پایان می‌رسند و «بریدگی‌های» دوطرف همچنان تداوم می‌یابند.^{۱۱} اختلافات و تضاد در ذات روابط بین‌الملل قرار دارد، ولی نبود اراده‌ای برای از بین بردن این اختلافات و تداوم رفتارهای خصومت‌آمیز، ویژگی اساسی در تعاملات موجود در خاورمیانه است. نمونه بارز این وضعیت، روابط ایران و مصر در طول سالهای پس از انقلاب اسلامی است. دو کشور به رغم منافع و علایق مشترک فراوان تا به حال نتوانستند از فضای ذهنی منفی ایجاد شده خلاصی یابند و همچنان فضای ملتهب اوایل دهه ۱۹۸۰ عامل تعیین‌کننده در روابط آنهاست. به نظرمی رسد برای بسیاری از افراد شکستن

سد سوءظن‌ها و برقراری روابط، بی‌حرمتی و بی‌توجهی به بخش لایتجزایی از هویت ملی کشور قلمداد می‌شود. این وضعیت باعث شده است تا روابط ایران با مصر فعلی همچنان از فضای ذهنی و انقلابی گذشته متأثر باشد؛ در صورتی که در این دوره زمانی بسیاری از متغیرهای مهم منطقه‌ای و جهانی دچار تحول شدند. چنین شرایطی را می‌توان در روابط عراق - سوریه، عراق - ایران، ایران - عربستان (تا چند سال قبل)، ایران - اردن نیز پی‌گیری نمود. روگردانی از ارتباط منطقی با بازیگران همجوار و تداوم اختلافات، زمینه‌ساز اتخاذ برخی از رفتارهای تنگ‌نظرانه نیز می‌شود. در چنین فضایی معمولاً شکست یک بازیگر، به معنای پیروزی بازیگر دیگر تعبیر می‌شود. ضمن آنکه موفقیت یک بازیگر باعث ناامنی روانی بازیگران دیگر می‌شود. در واقع در اینجا امنیت با حاصل جمع جبری صفر تعریف می‌شود. شکست صدام و عراق در هر جنگی، به نحوی موجبات رضایت مندی کشورهای اطراف را فراهم می‌آورد. ناکامی ایران و در ضعف ماندن این کشور آمال بسیاری از کشورهای منطقه است.^{۱۲} در چنین فضایی بسیاری از کشورهای کلیدی منطقه، دغدغه رهبری و سرآمد بودن را نیز دارند. پیشینه تاریخی، قدرت اقتصادی، توانایی ایدئولوژیک... به عنوان مستمسک این کشورها برای رسیدن به مرتبه «آقایی» قرار می‌گیرد. ایجاد حس اعتماد به نفس در ملت خود نسبت به رهبری منطقه‌ای به وسیله برخی از دولتها، از طریق «نفی» دیگران دنبال می‌شود. در واقع هویت بسیاری از سیاستگذاری‌ها در «خلق دشمن» و یا «رقیب» نهفته است. هر چه «دشمن» و یا «رقیب» منفورتر باشد، اعتماد به نفس ملی نیز بیشتر تقویت و بزرگی ملی بیشتر هویدا می‌شود. از سوی دیگر بی‌توجهی به فرآیندهای مثبت و یا کم‌جلوه دادن آن در کشورهای دیگر، راهکار دیگری برای حفظ روحیه ملی و بقای رهبری است. با توجه به در اختیار داشتن انحصاری سیاستهای تبلیغاتی به وسیله دولت، روحیات و اذهان مردم نیز بر طبق خواسته‌های دولتمردان شکل می‌گیرد. به عنوان مثال، سیاستهای نژادپرستانه رژیم صدام در برابر ایران مؤید اتخاذ راهکار نفی کامل هویت رقیب از سوی عراق است. از سوی دیگر کم‌محلّی و یا بی‌توجهی به فرآیندهای مثبت انقلاب اسلامی در نزد دولتمردان مصری و یا سعودی را می‌توان به عنوان مصداقی برای استراتژی دوم (استراتژی بی‌توجهی) برشمرد. دولت بعثی در عراق نماینده تام‌سیطره جویی منطقه‌ای در جهان عرب بوده است. این رژیم هویت خویش را تا حدود زیادی از خلق دشمنی به نام ایران اتخاذ کرده است. به عنوان مثال، تصویر ایرانیان در کتابهای درسی عراق حتی از صهیونیسم و آمریکا نیز زشت‌تر است. در این کتابها اکثر مشکلاتی که دامنگیر کشورهای عربی است به نوعی به ایران مرتبط می‌شود و نژاد ایرانی، نژاد منفور و فرومایه معرفی شده که از عصر خلفای راشدین تا جنگ ایران و عراق

بر ضد امت عرب و یکپارچگی آن و تمدن عربی، اسلامی و زبان عربی به توطئه و دسیسه چینی مشغول بوده است.^{۱۳} در نزد عراق، ایران کهن ترین دشمن فرهنگی این کشور می باشد.^{۱۴} با توجه به اینکه عمده روابط ایران با جهان عرب از طریق مرز فرهنگی عراق بوده است، می توان به جایگاه این کشور در شکل دهی ذهنیت اعراب نسبت به ایران پی برد.

در کنار رژیم صدام که به شکل کاملاً روشن و صریح در برابر ایران قد علم کرده است و از این ناحیه به دنبال هویت دهی به رهبری خودخواهانه خود در جهان عرب بوده است، دو کشور مصر و عربستان نیز به گونه ای دیگر و به شکلی آرامتر ولی با همان نیت نسبت به ایران عمل کرده اند. در واقع مصر همواره تلاش داشته است تا تنها خویشتر را به عنوان رهبر منطقه (جهان عرب) مطرح نماید. شاید در طول دهه ۱۹۸۰ به دلیل پذیرش صلح کمپ دیوید، این کشور در کوتاه مدت جایگاه همیشگی خویش را در جهان عرب از دست داده بود، ولی این اعتقاد در نزد دولتمردان این کشور همواره وجود داشته است که مصر باید به تنهایی، رهبر منطقه باشد. با این تصور است که مصر خود را قیّم تمام منطقه عربی می داند و در مسائلی که هیچ ارتباطی با منافع مستقیم این کشور ندارد، دخالت می کند. به عنوان مثال این کشور مسائل جزایر سه گانه خلیج فارس را به عنوان بخشی از منافع خود در منطقه به حساب می آورد و همواره در این قضیه، در کنار امارات متحده عربی و رود

روی جمهوری اسلامی قرار داشته است. با توجه به این که مصر همواره خود را به عنوان رهبر و قیّم جهان عرب معرفی کرده است، این کشور نمی تواند بازیگری فعال قدرتهای دیگر را در منطقه تحمل نماید. حتی در اذهان جامعه علمی این کشور نیز این مسئله وجود دارد که محدوده اصلی بازیگری ایران در خارج از منطقه خاورمیانه (منطقه عربی) قرار دارد. در خوش بینانه ترین تحلیل ایران رابه عنوان یک قدرت مهم برای نفوذ در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به حساب می آورند. پذیرش نقش ایران با پتانسیل های بالقوه در امور خاورمیانه عربی می تواند محوریت مصر در این منطقه را به چالش بطلبد. جالب است نه تنها با نقش ایران، بلکه به صورت غیر مستقیم با مطرح شدن کشورهای دیگری نظیر عراق و عربستان سعودی برای رهبری بر منطقه نیز وا همه دارند.

تا آنجا که مربوط به ایران است، مصر تلاش کرده است تا جمهوری اسلامی چندان از نقش اساسی در منطقه برخوردار نباشد. طرح ۲+۶ یکی از تلاشهای یکسونگرانه این کشور به مسئله امنیت و تحولات منطقه ای و بی توجهی به نقش کلیدی ایران در منطقه بود. از سوی دیگر تا به حال این کشور نسبت به نقش بالقوه ایران در قضیه فلسطین در سطح رسمی بی توجهی کرده است. در اینجا مصر تلاش داشته است تا بیشتر از دیدگاه عربی به قضیه بنگرد. بر این اساس جایی برای کشورهای مسلمان غیر عرب باقی نمی ماند (البته پس از شروع انتفاضه جدید

فلسطین و نیز حوادث یازده سپتامبر به بعد، به نظری رسیدارین جهت تحولی در دیدگاههای دولتمردان مصری دیده می شود و در واقع با نگرش اسلامی بیشتری به قضیه فلسطین می نگرند). نهایت آنکه متهم کردن ایران در حمایت از گروههای تندروی منطقه عملاً باعث کاهش اعتماد منطقه ای نسبت به این کشور شده است.

البته بخشی از بی توجهی به جایگاه واقعی ایران در منطقه به خاطر حساسیت نسبت به انقلاب اسلامی نیز بوده است. در همان تحقیقی که راجع به تصویر ایرانیان در کتابهای درسی اعراب صورت گرفته مشخص شده است که در کتابهای درسی مصر هیچ نامی از انقلاب اسلامی ایران برده نمی شود. این کتابها توجه چندانی به ایران ندارند و هیچ تصویر مشخص و روشنی از این کشور ارائه نمی کنند. ایران بیشتر در وقایع تاریخی دور مطرح می شود، ولی هر چه به تاریخ معاصر نزدیک می شویم، کمتر از ایران یاد می شود و به مرور فراموش می شود. گویی اصلاً کشوری به نام ایران در نقشه ژئوپلیتیک منطقه وجود ندارد.^{۱۵} موضع کشور عربستان نیز تا به حال چنین بوده است. این کشور ضمن آنکه تلاش داشته تا موضوعات منطقه ای (نظیر فلسطین) را بدون امعان نظر ایران پی گیری کند، همواره سعی داشت تا خویشتن را به عنوان تنهارهبر جهان اسلام مطرح کند. در تحقیق یاد شده مشخص شده است که در کتابهای درسی عربستان نیز هیچ اشاره ای به

تاریخ جدید ایران و بالاخص تاریخ پس از انقلاب اسلامی نمی شود.^{۱۶} این رفتارهای عامدانه در کم جلوه دادن قدرتهای دیگر باعث می شود، واقعیت های موجود کمتر در مسیرهای منطقی و از طریق شیوه های صحیح مورد توجه قرار گیرند و بدین ترتیب موضوع همکاری و رسیدن به سطحی از همکاری نیز امری غیرممکن جلوه می نماید.

۵- حاکمیت نگرش های سلبی

وجه غالب در الگوهای همکاری در منطقه، ویژگی سلبی نگرش است. همان طور که قبلاً اشاره شد، نهادها و سازمانهایی که در طول دهه های گذشته، با انگیزه های همکاری و همبستگی در سطح منطقه ایجاد شده اند، عموماً برای رفع برخی از تهدیدات پدید آمده اند. کارویژه اغلب این نهادها امنیتی بوده است. ضمن آنکه به مسئله امنیت به صورت سنتی، که صرفاً جنبه سلبی دارد، نگرسته می شد. این ویژگی ریشه در برداشت بسیاری از کشورهای منطقه نسبت به مسئله امنیت داشته است. امنیت تا به حال در نزد این کشورها در «نبود تهدید» تعریف می شد.

از سوی دیگر، صورت افراطی تر این تهدید، عمدتاً در «تهدید نظامی» خلاصه می شد. تک انگاری در مقوله تهدید، مانع از توجه عمیق به ابعاد دیگر امنیت، نظیر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... شده است. شکافهای موجود میان دولت و جامعه مدنی در اغلب کشورهای منطقه

باعث شده است تا آسیب‌پذیریهای کلان امنیتی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به چشم نیایند و اغلب ناامنی‌های داخلی با عینک نظامی‌گری و تصویر صرفاً سنتی از امنیت تحلیل شوند. این شرایط در بعد خارجی نیز باعث شد تا تنها عواملی که مستقیماً امنیت نظامی سرزمین و حکومت را تهدید می‌کنند، مورد توجه قرار گیرند. در بسیاری از کشورهای منطقه به دلیل جدایی منافع هیأت حاکمه از منافع ملی، توجه چندانی به موضوعات عامی نظیر توسعه ملی، علایق مذهبی و ناامنی‌های روانی مردم نمی‌شود.

پاسخگویی به این مسائل به هیچ وجه از ضرورت اساسی و یا اجبار عملی برخوردار نیست و لذا بار امنیتی چندانی در تصور دولتمردان ندارند. این ویژگیهای ذهنی، در سطح روابط دو یا چندجانبه منطقه‌ای نیز نمود پیدا می‌کند. در واقع روابطی که میان این کشورها به وجود می‌آید، اول، در جهت حل برخی از بحرانهای پیش آمده است. دوم، بعد نظامی‌گری و امنیتی این روابط از اولویت بیشتری برخوردار است. سوم، وجه دیگر همکاری یعنی بعد ایجابی که به تلقی خاصی از امنیت وابسته است، دارای کمترین امعان نظر می‌باشد. در واقع در محیط خاورمیانه هنوز نگرش مثبت به امنیت جایگاه چندانی ندارد. این در حالی است که در نگرش‌های امنیتی، مدتهاست که «گفتمان امنیت مثبت» تا حدود زیادی باعث تضعیف جایگاه «گفتمان امنیت

منفی» شده است. در این تحول، امنیت صرفاً در نبود «تهدید» تعریف نمی‌شود، بلکه ماهیتی «تأسیسی» دارد و به وجود «اطمینان خاطر» نزد شهروندان دلالت می‌کند. در این دیدگاه «امنیت ملی» مجموع توانمندیهای طبیعی، بهره‌برداری و راهبردی یک نظام برای دستیابی به «منافع ملی» را شامل می‌شود که مقدمه آن «نبودتهدید» است، اما صرفاً در آن خلاصه نمی‌شود.^{۱۷}

با تصلب این نگرش (سلبی) است که هیچکدام از کشورهای منطقه همدیگر را به عنوان مکمل در روابط مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی... تلقی نمی‌کنند. از نظر فرهنگی، قطبهایی نظیر ایرانی، ترکی و عربی قابل تمایز از یکدیگر می‌باشند. در میان این قطبها هیچ گونه ارتباط ارگانیکی برای همکاری فرهنگی وجود ندارد. فرهنگ اسلام نیز کمتر به عنوان اصل هویت بخش جمعی مورد نظر بوده است. در ساحت سیاست، ساختارهای سیاسی متعارض منطقه، در یک دلهره دائمی از یکدیگر بوده‌اند. مخصوصاً در طول ۵۰ سال گذشته همواره ساختارهای محافظه‌کار از ساختارهای انقلابی و رادیکال وحشت داشته‌اند. در چنین شرایطی امنیت هر کشوری به تنهایی تعبیر می‌شود و مجال چندانی برای مبادلات سیاسی پیش نخواهد آمد.

از نظر اقتصادی نیز تا به حال کمترین تلاش ممکن در جهت همگرایی منطقه‌ای شده است. این کشورها هیچ گاه نخواسته‌اند با یک بینش مثبت و آینده‌نگر به فکر توسعه یافتگی کلان

منطقه‌ای باشند. برای آنها این مسئله هنوز ثابت نشده است که همسایه فقیر می‌تواند همانند یک دشمن بیرونی عمل کند. خودخواهی‌های موجود و بینش‌های صرفاً منفعت‌طلبانه باعث شده است تا منطقه با وجود استعدادهای فراوان اقتصادی همچنان از نظر توسعه اقتصادی در وضع ناامیدکننده‌ای قرار داشته باشد. روابط اقتصادی درون منطقه‌ای به دلیل عدم تلاش برای برهم زدن وضعیت ساختارهای موازی اقتصادی در حداقل ممکن قرار دارد. عموم ارتباطات اقتصادی منطقه با کشورهای فرامنطقه‌ای است. به عنوان مثال، براساس یک مطالعه، بالغ بر ۸۵ درصد از کل داراییهای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در کشورهای ماوراء بحار سرمایه‌گذاری شده است. این میزان برابر با ۷۴ تریلیون دلار می‌باشد. در واقع کمتر از ۱۵ درصد از کل این داراییها در کشورهای عضو شورا سرمایه‌گذاری شده است.

نگرش‌های سلبی در مقوله نظامی‌گری نیز تأثیرگذار بوده‌اند. در اینجا عموم کشورهای منطقه هنوز از چارچوب تنگ «الگوی ملی» خارج نشدند و به هیچ وجه نمی‌توان نه تنها از همکاری منطقه‌ای، بلکه حتی از روابط دو جانبه پایدار صحبت به میان آورد. امنیت نظامی اغلب کشورها جنبه «وارداتی» دارد و اتکا به تسلیحات غربی (ویا شرقی) و نیز استراتژی‌های بیرونی عنصر اصلی آن را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، مشتری اصلی تسلیحات غربی، کشورهای منطقه خلیج فارس می‌باشند. در سال

۱۹۹۸، امارات متحده عربی به تنهایی بیش از نیمی از صادرات نظامی فرانسه (معادل پنج میلیارد دلار) را به خود اختصاص داد.^{۱۸} این کشور همچنین در سال ۲۰۰۰ قرارداد خرید ۸۰ فروند جنگنده اف-۱۶، معادل شش میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار را با آمریکا منعقد کرد.^{۱۹} کشورهای منطقه نه تنها در عرصه تسلیحاتی، بلکه در عرصه‌های استراتژی و استفاده از نیروی انسانی نیز توانایی همکاری با یکدیگر را ندارند. وابستگی‌های تسلیحاتی به غرب، سایر وابستگی‌های نظامی مانند نگهداری و آموزش نیروها را نیز به دنبال می‌آورد. ضمن اینکه ساختار ارتش هر کدام از کشورهای خاورمیانه بر طبق سلايق فردی و حکومتی تشکّل یافته است و این وضعیت از همکاریهای چندجانبه جلوگیری می‌کند. این ساختارها از ایجاد ارتش‌های حرفه‌ای در کشورهایمانند الجزایر و مراکش گرفته تا تکیه بر بنیان‌های قبیله‌ای در عربستان سعودی و عمان... متنوع می‌باشد.^{۲۰}

علاوه بر این، نوع نگرش هر یک از دولتها از روابط سیاسی. نظامی موجود نیز کاملاً متفاوت می‌باشد. البته هدف همه دولتها، به خدمت گرفتن نظامیان توسط حکومت است، ولی تنظیم روابط یادشده در سطح کشورهای منطقه کاملاً مختلف می‌باشد. این تنظیم از کسب تبعیت نظامیان از طریق اعطای امتیازات ویژه به نظامیان توسط رهبرانی نظیر حسنی مبارک و شاه حسین تا برخوردهای بسیار بی‌رحمانه با نظامیان برای سلب جرأت جسارت آنها به

است. بدون شناخت کامل و به کارگیری هویت واقعی منطقه (اسلام)، نمی توان به راهکارهای همکاری و همبستگی منطقه ای امید چندانی بست. سایر عوامل هویت ساز نظیر رویکردهای ناسیونالیستی و یا غرب گرایی شاید موقتاً پیوندهایی را میان برخی از کشورهای منطقه ایجاد کنند، ولی به دلیل جامع نبودن این عوامل و عدم تطابق ساختاری با کل منطقه، در میان مدت و یا طولانی مدت ناکارآمدی خود را نشان می دهند.

در کنار توجه به هویت اسلامی، بهره برداری از منابع عظیم نفت و گاز (از نظر سیاسی، اقتصادی و...) که در سطح خاورمیانه و بالاخص منطقه خلیج فارس گسترده می باشد، می تواند زمینه های پیوند بیشتر میان این کشورها را فراهم سازد. علاوه بر همکاری همه جانبه در سیاستگذاری های کلان در این منابع، می توان به گسترش همکاری ها و تدوین مناسبات در بخش پایین دستی و صنایع پالایش و پتروشیمی، مبادله خدمات، دانش فنی و منابع مالی توجه کرد. این همکاری ها می تواند به افزایش وابستگی متقابل میان کشورهای منطقه بینجامد. خاورمیانه نه تنها دارنده اصلی منابع عظیم ذخایر نفت در جهان می باشد، در آینده نزدیک می تواند از جایگاه بسیار مهم و استراتژیک در زمینه تولید گاز نیز برخوردار شود. کشورهای عضو اوپک بیش از ۴۰٪ از ذخایر جهانی گاز را در اختیار دارند و با توجه به مصارف داخلی اندک، آینده روشنی برای صادرات در مقابل این کشورها

وسيله صدام حسين در نوسان است.^{۲۱} این شیوه های متضاد در برخورد با ساختارهای نظامی باعث شد تا در این سطح زمینه های همگرایی منطقه ای به وضعیت غیرممکن برسد. این آشفتگی های رفتاری نتیجه ای جز تقویت «ملی گرایی های افراطی» نخواهد داشت؛ مسئله ای که در عصر جهانی شده فعلی به عنوان یک عامل اصلی ناامنی تلقی می شود.

نتیجه طبیعی سلبی نگرستن امنیت و ملی گرایی های افراطی، اختصاص سهم بالایی از درآمدهای ملی به تسلیحات وارداتی است؛ پدیده ای که هدف آن خرید امنیت می باشد، ولی نتیجه طبیعی آن رشد فزاینده ناامنی منطقه ای خواهد بود. آمارها نشان می دهند که کشورهای خاورمیانه حدود نیمی از کل سلاح های صادراتی جهان را وارد می کنند. به عنوان مثال، امارات متحده عربی سالانه یک سوم بودجه خود را به هزینه های دفاعی اختصاص می دهد.^{۲۲} رشد فزاینده مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه حداقل به صورت روانی دارای مصرف درون منطقه ای است. این ویژگی باعث می شود تا پیش شرط اولیه همگرایی، یعنی وجود اطمینان خاطر از همدیگر در خاورمیانه فراهم نباشد.

نتیجه گیری

کشورهای خاورمیانه با داشتن آیین مشترکی چون اسلام می توانند به صورت بالقوه مستعد بیشترین همگرایی در میان خود باشند. آرمان اندیشه اسلامی در تحقق امت واحده نهفته

وجود دارد. دوسوم ذخایر گاز اوپک در ایران، قطر، عربستان و امارات متحده عربی واقع شده است، با وجود این، سهم اوپک در تجارت جهانی گاز متناسب با حجم ذخایر این سازمان نیست. تجارت گاز طبیعی اوپک، تنها ۴ درصد از مصرف کل گاز جهان را تشکیل می‌دهد. مهمترین مشکل آن هزینه بالای انتقال است. با وجود چنین مشکلی، ناهماهنگی بین تولیدکنندگان گاز برای آنها زیانبار خواهد بود.^{۲۳} ضمن اینکه برخی از ناهماهنگی‌ها در زمینه استفاده از ذخایر مشترک می‌تواند زمینه‌ساز ناامنی‌های منطقه‌ای شوند. منطقه پارس جنوبی به عنوان مخزن مشترک گاز میان ایران و قطر تابه حال به صورت یکسویه برداشت شده است. قطر تابه حال توانسته است ۴ میلیارد دلار از این مخزن بهره‌برداری کند. براساس برنامه‌های توسعه این کشور تا سال ۲۰۰۷ نیز هفت میلیارد فوت مکعب از این میدان برداشت خواهد کرد. این در حالی است که ایران هنوز در ابتدای کار قرار دارد.^{۲۴}

تابه حال با وجود زمینه‌های مساعد یادشده، شاهد پیوند بسیارضعیفی میان کشورهای منطقه بوده‌ایم. موانع این پیوند و همگرایی بسیار گسترده است. از یک سو، عواملی نظیر ناهمسانی کشورهای منطقه در توانمندی‌های ملی، اختلافات ارضی، مرزی، سیاستگذاری‌های متعارض نفتی، ساختهای متعارض سیاسی (از دولت‌های رانتی تا دیکتاتوریهایی نظامی)، زیرساختهای ضعیف اجتماعی که در سطح

ساختاری و منطقه‌ای قابل بررسی هستند، به‌عنوان موانع اساسی نقش داشته‌اند. از سوی دیگر، موانع بیرونی نظیر استیلاجویی آمریکا و اسرائیل و تابعیت مطلق آنها از منافع امپریالیستی باعث شده است تا هیچ‌گاه اجازه همگرایی لازم به کشورهای منطقه داده نشود.^{۲۵} در چنین شرایطی نوع شخصیت ذهنی و روانی رهبران سیاسی خاورمیانه نیز به‌عنوان موانع اساسی همکاری و همگرایی قابل بررسی است. البته ویژگی‌های ذهنی و روانی رهبران منطقه تا حدود زیادی از موانع ساختاری و وابستگی‌های موجود تأثیر پذیراست، ولی در هر حال چه به صورت انعکاس شرایط منفی موجود و چه به صورت انعکاس شرایط تاریخی گذشته، هنوز به‌عنوان مؤلفه‌ای مهم در پیوندناپذیری کشورهای منطقه و عدم شکل‌یابی روندهای استوار همکاری منطقه‌ای به حساب می‌آیند. در طول این مقاله تلاش شده است تا برخی از ویژگی‌های اصلی شخصیت ذهنی و روانی نخبگان سیاسی خاورمیانه که به نوعی باعث امتناع همگرایی منطقه‌ای شده است مورد تحلیل قرار گیرند.

به صورت خلاصه می‌توان گفت وجود تفکرات بلندپروازانه و غیرکاربردی، تعارضات مداوم میان نیروهای پراگماتیک و ایدئولوژیک در سطح رهبری کشورهای خاورمیانه در طول ۵۰ سال گذشته، مشخص‌نکردن سطوح مختلف همگرایی در سطح نظری و وجود اغتشاشات فکری، وجود کشمکش‌های جدی هویتی و

پارادایم ائتلاف، (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹).
۹- به عنوان مثال برای مطالعه هر یک از دودیدگاه یاد شده به ترتیب رجوع شود به:

سخنرانی احمد موصلی و عبدالحمید مهدی در دومین همایش بین‌المللی توسعه همکاریهای ایرانی - عربی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سوم تا هفتم بهمن ۱۳۸۰. گزارش این همایش در مرکز تحقیقات استراتژیک موجود می‌باشد.

۱۰- فهمی هویدی، «فقدان دیدگاه استراتژیک در روابط میان اعراب و ایران»، ترجمه م. باهنر، ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۳۳-۳۲، ۷۹/۵۵.

۱۱- سخنرانی ضیاءالدین داوود، دبیرکل گنگره ملی عرب در دومین همایش بین‌المللی توسعه همکاریهای ایرانی - عربی، همان.
۱۲- حمید احمدی، تحولات منطقه‌ای و منافع ملی ایران، فصلنامه خاورمیانه، سال هشتم، ش ۲۸، (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۶.

۱۳- طلال عترسی، «چهره ایرانیان در کتابهای درسی کشورهای عربی»، فصلنامه خاورمیانه، سال سوم، ش ۱، (زمستان ۱۳۷۵)، صص ۸۶-۸۵.

۱۴- گراهام فولر، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، ص ۱۳۷۳)، ص ۵۸.

۱۵- طلال عترسی، پیشین، ص ۱۰۹.

۱۶- همان، ص ۱۲۰.

۱۷- اصغر افتخاری، «امنیت در حال گذار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سوم، ش ۱۰، (زمستان ۱۳۷۹)، صص ۳۳-۳۲.

۱۸- «امارات متحده عربی بین چکش و سندان»، ترجمه م. باهنر، ترجمان سیاسی، سال پنجم، ش ۴۲، (۱۳۷۹/۶)، صص ۹-۸.

۱۹- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹/۳/۸.

20- Roger Owen, **State, Power & Politics in the Making of the Modern Middle East**, (London: Routledge, 2002) p. 206.

21- Risa Brooks, **Political - Military Relations & the Stability of Arab Regimes**, (Oxford: International Institute for Strategic Studies, 1998) pp. 73-74.

۲۲- «امارات متحده عربی بین چکش و سندان»، پیشین.

۲۳- ناصر فرهادگر، «اوپیک و احتمال گسترش دامنه فعالیت‌های آن»، فصلنامه خاورمیانه، سال هشتم، ش ۲۸، (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۱۰۷.

۲۴- روزنامه انتخاب، ۱۳۸۷/۴/۲۹.

۲۵- برای مطالعه کامل این بحث رجوع شود به: قدیر نصری مشکینی، «مؤلفه‌ها و موانع همگرایی در منطقه خلیج فارس»، فصلنامه خاورمیانه، سال پنجم، ش ۱۶، (زمستان ۱۳۷۷)، صص ۹-۱۰۶.

عدم تلاش برای رسیدن به تعریف مشترکی از هویت منطقه‌ای، تأثیرپذیری مطلق روابط و تعاملات موجود از مشتقات ذهنی (عموماً منفی)، و لحاظ نکردن وجوه ایجابی همکاری در ارتباطات موجود و حاکمیت نگرش سلبی بر آن باعث شدند تا اولاً هیچگاه روندهای همکاری به شکل منطقی و پایدار ایجاد نشوند و ثانیاً مقوله ائتلاف و همگرایی همچنان به عنوان یک آرزوی دست نیافتنی باقی بمانند.

پانوشت‌ها

۱- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به محمود سریع القلم، در مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴)، صص ۲۸۳-۲۸۲.

۲- برای مطالعه طیف متنوع فکری یاد شده رجوع شود به سیداحمد موثقی، جنبش‌های اسلامی معاصر (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، صص ۱۴۲-۹۴.

۳- محمود سریع القلم، ژئوپلیتیک منطقه و توسعه نیافتگی ایران، سخنرانی علمی در پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷/۹/۲. گزارش این سخنرانی در مرکز تحقیقات استراتژیک موجود می‌باشد.

۴- همان.

۵- حسین سیف‌زاده، در میزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین‌المللی، فصلنامه خاورمیانه، سال ششم، ش ۱۸، (تابستان ۱۳۷۸)، صص ۲۸-۲۷.

۶- به عنوان مثال رجوع شود به نظریات ایرج ذوقی و حسین سیف‌زاده در میزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین‌المللی، پیشین، صص ۳۶-۳۲.

۷- رجوع شود به محمود سریع القلم، مقاله «نقش و منطق ائتلاف در ثبات سیاسی خاورمیانه: مورد ایران»، ارائه شده در میزگرد ایران و مصر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲۰ و ۲۱ تیرماه ۱۳۷۹. گزارش این میزگرد در مرکز تحقیقات استراتژیک موجود می‌باشد.

۸- برای مطالعه کامل این بحث رجوع شود به محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و